

✓ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و..... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند،

شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید. برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی

لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

WWW.KARNIL.COM



هوالمحبوب

عشق؟! یاغریزه حیوانی!!



نویسنده: محمود زارع
تماس: www.bahoo.blogfa.com

- آیا عشق تنها در داستانها بصورت نابش جلوه گر است؟!
 عده ای عشق را از روی علائم آن میخواهند بشناسند؛ گفتند:
- لطافتی ماندگار در روح و رفتار
 - اعتقاد عمیق به اینکه تمام خوبیها در معشوق جمع میباشد.
 - اطمینان به اینکه احدی تا حال چنین شیفتگی نسبت به مخلوق دیگر را تجربه نکرده است.
 - تضاد را در عشق، طرح و معتقدند، مانند:
 - عشق؛ نشاط و شادمانی در عین عذاب و شکنجه است.
 - عشق آزادی است و در عین حال بردگی.
 - عشق زهري است و تریاق.
 - عشق درد است و درمان
- شعراء هم که "بنیاد جهان را بر عشق استوار می بینند!"

یکی نوشت که میخواهد عشق را توصیف کند (!؟) نه بصورت احساسی و ادبی و... مدعی است بر اساس نظریات جامعه شناسی، یوشیمی، روانشناسی به تحلیل عقلانی (!؟) آنهم در نقطه مقابل عقل (!!!؟) در فرهنگ شرقی، یعنی عشق، می پردازد!

تقدم از این مقال درج نظریات مربوطه و تحلیل مختصر از آن می باشد.

عدم تمایل دانشمندان تا این اواخر به بررسی قویترین احساس آدمی زاده را منوط به پیچیدگی های سرد کم کننده اسرار عشق در برابر ذهن کاوشگر آدمی دانسته. آنان (دانشمندان) احساسات (پست تری به تعبیر من) غریزی مانند ترس، خشم را با سنجش ضربان قلب (مولوی در قرن هفتم در دوین تمثیل شوی به این شیوه - نبض گیری و فهم اسرار درون دختر کنیزی که معشوقه پادشاه شد - پرداخته است !!) شدت تنفس، انقباض عضلات، مجموعه ای از عکس العملهای غیر ارادی، اندازه گیری کرده و میکنند (امروزه هم مدرنایون ابزار آلات بهتری را عرضه داشته است) اما او مدعی است که عشق اثری مشخص روی وسایل سنجش بجای نگذاشته. یاد آورید که... **هان سپریشی صفای ذلکلم** رابا **هان مخراشی به غنلت کونه ام راتین اخطه دیدار نزدیک است...** دیدار معشوقه منظور بوده حتما... نه؟! البته اثر دارد، که همان عالم را به اشتباه خواهد افکند و امر عشق [(!!) - امر؟! عشق؟!] را بر ذهن! آنان مشبه می نماید. زیرا ممکن است با علائمی مانند سوء هضم، حمله عصبی، شیروفریاد... انواع و اقسام کوفت و زهر مار دیگر که فارغ از

انگیزه‌های باجوجی باجوجی خویش، بگی حاکی از کم داشتن یک یا چند تخته از اعلا یا علی‌مخدره یا مخدرات و... میباشد، اشتباه گرفته شده.

ترس (فرار) و خشم (چمر) باعث عکس‌العملی مفید در جهت بقا گونه با بصورت‌های فرار، حمله و... میشوند، تنها اینرا چکار کنیم که آدمیزاده بهم تر از ابهام عشق، حتی بدون عشق هم میتواند... تولید مثل نماید. تنها یک نتیجه مشخص تا حالا حاصلیم شده و آن اینکه، بمخوابی و تولید مثل لزوماً منوط به برقراری یا وجود رابطه عشقی نیست!! چنانچه خود نیز میگوید ۹۰ درصد- این درصد ها سائلین اصلی پل صراط علم در قیامتند که الکی ارزش و وزن آنها را هر کس بطور عشقی می تراواند- ازدواج‌های سنتی و برنامه ریزی شده در کشور ما (!؟) که متداول است، حالی از عشق است. خوب پدر آمرزیده ازدواج اول است، ثانیاً اتفاقاً برنامه ریزی میخورد، ثالثاً عشق نیست دقیقاً یک قرارداد است، قرارداد! اشکال چیست؟ عشق که بالاش دیکه عشق است...!

مشکل را شما ایجاد میکنید که انتظار از ازدواج را- صرفاً نكاح (بمعنی عقد قرارداد)- آنقدر بالایی برید که با کمترین بگو و مگوئی درباره کمی روغن نباتی و نمک در منزل، بین دو طرف (زوجین) احساس عشق را زیر سؤال می‌برند!! البته موضوع از آنطرفش بلا اشکال است، یعنی هر ازدواجی لزوماً بر پایه عشق نیست اما هر عشقی میتواند بنام ازدواج شود و میتواند نشود و حتی سوپر عاشق ما هم، ازدواج و وصال را خط قرمز و پایان راه عشق (عجب واژه مسخره‌ای... پایان راه عشق) می‌دانند.

بودند متفکرین کم زحمت دهنده به فکرشان، هم وقتی این معضلات را دیدند، فوراً به این نتیجه (بدیهی به ذهن آنان) را گرفته‌اند که (همان حرف پرسشی اولیه خودمان در این مقال) عشق تنها مخلوق داستان‌سرایان و محصول شعراء بوده و دست بر قضا عاقلان معاش اندیش برای پر کردن جیب پرنیازشان و دست پر تمنی خویش و وجود پر مستعدا و کم و کاستی دار خویش. از این لطیفه مخلوق و محصول (که در تالیف اقتصاد ریاضی)، تولید، مولدینی بنام هباء مثنوگوه بوده آنرا ترویج

کرده اند و انصافا لیلی و مجنون و وامق و عذرا (و حتی رمانیه و سوادا) هم محصولاتی بسیار پر منفعت و مستمر در طی قرون
متامدی بوده اند.

حالا من که ترماتی به نخیده ام خطور کرده است، پراسترزی باز کرده و بگویم که عجیب رابطه ای وجود دارد بین حرفی بمانند
"پ" مثل پیمانکار، پول، پارتی، پرروئی، پستی، پارو، پیمان، پری، پرزوری، پرخوری، پیمان، پر، و پ و پ که
دارم به تته پته می افتم که در همین جمله گنگ البته فوق العاده مفهوم و رساهم بگاہی، شاه کلید حرف این جمله همین
حرف "پ" هست و گرنه همه اش میشود، تته، که سکت است و بی معنی!

من هم فکر میکنم شاعرم. ولی بیشتر شاعر شتر نویس؛ نظم اصلا مال انسانهای نظامی است؟!؟!؟! شاعر از همه تر
دامن تر است و آبدار مثل هلوی پوست کنده و همانطوریکه بعرضیدم تروا من تر. پس شاعر شتر نویس در واقع شاعر
واقعی است؟!؟!!

از این چرنیات در لابلای مطالب؛ بدلیل اینکه از قوه تخیل شاعرانه ام؟! استمداد (که چه عرض شود...) هر دم آید
به مبارکبادم... که اگر من نزوم او به طلب می آید، اصلا خود من شده ام تخیل و یک پارچه شاعر کامل پرویمان.
خواهم شعرید! منظر بمانید در خماری! راستی خماری هم عجیب رابطه ای با تخیل و شاعری دارد. ولی انصافا اگر شعراء هیچ
کاری نکرده باشند بجز همین صدور یک فقره محصول لطیف و آبدار و گراقتدیری بنام عشق؛ شیدائی، برای هر چند
جداشان تا آخر دنیا بس که بالای بس بود دست مثل بست بالای بست و بی بست بالای بست و... سگر...!

این طایفه پر سیراه هم نرفته و گلفته اند، زیرا به خیالم، مسخره ترین چیز، در دنیای علم و ادب و فرهنگ و این جور چیزها؛
ادبیات بدون عشق است. آنوقت دیگر، ادبیات نتوان نامیدش شماختارید هر چه که به نخیده تان رسوخ نموده بارش
کنید، دست مثل بارش تگرگ!

دارم سیراه میروم. مگر عشق به سیرا به نمی برد! آخه مومن به عشق!!! راه را که روندگان با چراغ عقل و... می پویند؛ راه عشق را، راهی نیست، چون مقصدی جز همین راه نیست، پایانی ندارد. خود راه هدف است، پس راه نیست بلکه سیرا به است.

آقا! خماری عجب استعدادی را در شعر و شاعری بر می انگیزاند، البته خماری که شاید خارتان کند پس خماری بهتر است، منظورم "مثل بچه خوبها بگم"، حله است، تئه است، صفا تو...! اندمرا می!

خوب پس این داستانها و نایشنامه ها را شعرها و امثالهم را را بعضی ها جدی گرفته اند و بهمین دلیل منفعت، محصول کار این جدیت آدمهای غیر جدی در دنیای حله و خیال بوده است.

خوب این آقایان هنرمندان، اصلا بظن من اصلی ترین مشخصه یک هنرمند این است "که بجای آرزو کردن، آرزو میازد". و آنها ساعتها و من و ما با هم آرزو کردیم و بعضا هزینه های را پرداختیم که در دنیای دیگر هم شور و غوغاهایی در افکند. در دنیای سیاست، روحانیت، حکومت، روابط عمومی و خصوصی و هر دنیای دیگری که اهلس، آرزومند عشق بوده اند و خوانان این راه سیرا به، که حتی آتدر دو د خله گی آرزو سازان، فضای آنان را وهم آلود کرد که بدون هیچ گونه ظرفیتی، بدون هیچگونه آلت و ابزاری؟! در راستای تحقق این آرزو، نهایتا به تنها دارائی خویش بعنوان وسیله، تکیه کرده و کردند آنچه را که نخورده مست شده بودند و البته مستان را بدلیل ناهشیاری در برابر ترازو و حکمی نیست، مگر اینکه به آلتی هشاریشان ساخت. که این ابزار در دست محتسب به تکرار ۲۰ لغایت ۸۰ و حتی تا ۱۰۰ شماره)

از کبارش بدلیل کوچکی مان می گذریم (بر ابدان شان هست که شاید از خواب وهم و خیال و تئه خویش به راه آیند! راستی تا از خیالم در زفته اینرا هم بگویم که مضحک ترین قیافه ها را تا کنون برایم کسانی داشته اند که فکر میکنند از دیگران برترند و بدتر اینکه میپندارند دیگران در این توهم با او یا آنها هم عقیده اند و یا لااقل... (هیچی از خیالم در رفت) عجب

دنیای قراری است دنیای خیال . چون خیال اندر خیال شد، داشتم به آشنائی می تخیلیدم که رئیس جانی هستند و مصداق این قیافه های مشروحه اند...

ای بابا این بنده خدا آمد یک حرفی زد که در اسرار عشق کاوشی از سر عقل و علم نماید! حالاماولش نمی کنیم و با این شخصیت سیال گویا خود در جرگه آشنائی شدیم که فکر می کنیم دیگران از ما و خط ما و سخن و قلم ما... بعله... دیکه ما میم و تجسم آرزوی مخاطبین و خلق الهی که احسنت میگویند و آرزو دارند که مثل ما شوند...!!

راستی تایادم نرفته است یک تعجبم را هم بگویم. مدتی است که این عجب مثل خوره این ذهنم را بخود مشغول کرده است که آقا جان! مکه دست دوم شدن هم برای آدمی افتخار دارد؟! بیشتر دنیای اداره جات می ذهنم! تازه دست دومی که اولی اش... چه بگم؟! باز شدم تیره دل و بد زبان! تازه دست دومی که اولی اش... چه بگم؟! باز شدم تیره دل و بد زبان! این چه موشی و مرام است که هم مدعی باشیم که چنین آرزو سازانیم و در عوض ره پویان راه آرزومندی و آزمندی را (حالا هر چند دست دوم و دست چنم هم باشد... که) به سخریه میکیریم ولی راستش من دارم تعجب میکنم بطوریکه دارم شاخ در می آورم. مسخره نمی کنم واقعا! اصلا بعد از دست دوم شدن، اون اخلاق دیکرش را آورده (منظور اخلاق دوش را) چون طغلك دست دوم است دیکه! البته نسبت به مادونش، فرد حالا دست اول است، اگر نه این مسائل در حیطه کار مانود (ببخشید بود). نمیدانم شاید هم اگر بود، بهتر بخورد، قاطعی کردم. (چون اینها دیکه مسائل اداری و پرسنی و مدیریتی و... است که صد البته در راهند و ما سیرا هم روانانیم که چه نسبتی است شاعر جنتگ کوئی چون راکه حتی نثرش را نیز - بعنوان مدعی شاعر نثر نویس - بلد نیست، با عطلائی که عقل و تدبیر و تدکیر و بشیر و... دارند و همان به که کار قصیر به قصیر سپاریم و مافی الحال به همان ساگردی در مکتب جنتگ کوئی خویش، - حالانکه در پیش راهم در اثبات کم ادله ایم - بعنوان شاعر نثر نویس، به حلیم و... پ پ پ بریم سر مقال بررسی کننده عشق در منظر عقل!

آقای آقا محمود! شاد اوقات ادعای این فرقه شریف! که عشق را اینگونه تفسیر کرده اند، چه جای شک دارید که همه روزه شاهدید که دنیای صنعت و سینما، هنر و موسیقی و سرگرمی و حتی همه چی (چون وقتی خوب روابط بین پدیده ها را بررسی کنی، نهایت می رسی که همه به راه همان مقصدند؟! و این همه برای یک چیز است که حالا بالاخره "چیز" است، یعنی تخیل نیست. گرچه "چیز" است ولی حله واقعی و لوز و گداز را، خود آنها دارند) اگر بر پایه اتفاقات رمانتیک عاشقانه نباشد، شکست خویش را پیشاپیش بوضوح آفتاب خواهد دید!! آقای فروید تنها کوشش جنسی را واقعیتی اصیل در تمامی این نزارها، صلحها و باقی ماجرا میداند، خوب راه روشن، صاف و صد البته معلوم است و مثل راه دنیای حله روانان مبهم و پیچیده و بی خود نیست؟! عشق، پس، پدیده ای موهوم و ابزاری است که حالا محصول تخیل فلان شاعر عارف و... شده، پول و باز هم پ پ پ... از بس حال پ پ کردم، یاد پف پنی، پک نکی و... افتادیم و القصه... بگذریم! چون شاید (رویم براه) عده ای این مطالب را مودبانه نخوانند، هر چند که مودبانه نوشته شده باشد، حالا...! ول کن بابا! آره قربونش...!

پس **عشق تنها واکنش ذهنهای ساده لوح به توهمات تبلیغ شده این شرکتهای تجاری است!!** تقریباً تمام فیلمهای هالیوودی و تا حدود زیادی غیر هالیوودی یک یا چند فقره داستان رمانتیک موازی با ماجرای اصلی راد بطن خویش حتی در ظاهر خویش دارند و آنهایی که همین تولید، محصول یا همان "عشق" شعراء موضوع اصلی باشد که او ایلا (مثل تایانیک) میشوند (فرا موش کننید پ را) پر فروش ترین های دنیای هنر و سینما. نوشته که تجارت چند میلیارد (نه میلیون بلکه میلیارد) دلاری (نه ریالی) موسیقی غرب بدون موضوع و سوژه های عشقی بالکل سقوط خواهد کرد. پس عشق میشود ابزار منفعت! و لذا از آنجاییکه در تکامل بشر نقشی ندارد، لذا با طبیعت حیوانی! بشر سختی ندارد. و ایضا سریالهای پاپی سیاهی و فیلمهای سینمایی ما، هم که البته بدبختها پول گیرشان نمی آید، مردم ندارند که بدبختند. از کجا بیارند، مگر پول منفعت نفت را دارند! مثل عرب ها و بعضی از دول میسرفه تر! لذا است که بدبختند.

و بهار بهار! چون تنها دوری در امورات دیگر است فعلا اینها مهم نیست از سرسیری مردم است! پول پفت بر وزن مفت؛ تنها باپ کار داریم؛ (نفت) زیاد می گرفتند، مست شدند (حالا مست را نمیتوان برپ ابتدا کرد که "م" را در اینجا به پ مبدل کردن، از نشان ادبی مان بدور است، چون ناسلامتی ماداعیه ارتقاء فرهنگ و ادب را داریم. حتی اگر شده با تظاهرات، پظاهرات!) راستی نقش دیکه پ را بگم و از اسرار حرف پ! این آقا از اسرار عشق میگوید و من از اسرار پ. شما وقتی صحبت میکنید، متوجه نمیشید، چون اصلا قرار نیست که گوش دهید. آیدیم (یم) که نگوشیم، حرف زدن، هنری است پرترا ما گوش دادن، هنری است متر! طبایع هم به مرومرات و درشتی، خود دارند. تقصیر مخلوق که نیست، طبیعت است دیکه، چکارش میشه کرد!

شما برای ارتقاء سطح فرهنگ مکه از قبل از عید امسال ندیدید و یا حتی نشنیدید که، حاملان علم و دانش و ادب، دست به تظاهرات و پظاهرات می زنند، حتی تظاهرات هم پسوندش یک کلمه مرکب پظاهرات دارد. "پظاهرات" هم اصلا نمیتوان نوشت. باز هم پک و پروپ. کی به کیه؟! عالمان و ادیبان که مشغول تظاهرات و پظاهراتند برای پول و بدبختی (بله بخوانید بدبختی، فرقی نمیکند، کیه به کی) تازه، میدانستند که میتوان در کوشش، پوینده تر بود، می نویسی "ف" میخوانی "پ"! می نویسی تظاهرات، میگوئی پظاهرات، یا "ظ" را هم "ز" تلفظ میکنی، البته میشود گفت تلفظ (یا تلفظ پز!).

پله، صحبت از پرح آپاد، که همان فرح آباد است و خواستم بگویم که وقتی گفتیم، "ف"، حتماً توبه پرح آپاد رفتی! یعنی ذهن و پهن را فعال پعال میخواهیم بکنیم.

اما، حالا اللهیون، (عده ای پروپ را دیاب - و بی ادب میخوانندش هپروتیان) با همین استدلال، عشق را جز لاینک انسانیت میثارند. از نظر اینها (حالا با کمی سردی و داغی کم و بیش متفاوت) اساساً (حتی) عشق به جنس

مخالف، نیرموبت و عطیه ای است از عالم بالا و متاثر از میل اصیل (درست بخوانید مثل اصیل) انسانها به تعالی و تکامل می باشد.

احسنت! خوب حالا این یک حرفی از کونه دیگر شده بیشتر با آن دیدگاهها داشتیم "جنبلی" می شدیم و دنیا را با آن خور و تولید و آدمی را با تنها کاسب (حالا هرچی) و عشق را با قتراس بازی برای دنیا خواهی صرفا سودمندان و آزمندان یکسان داشتیم می خیالیدیم. با نخره داشتیم رنگ زمان خود را می گرفتیم. داشتیم مقداری عاقل میشدیم. البته عاقل با عقل معاش (والانسان و مرتبه عقل، شریف تر از آن است که سودجویان را عاقل بدانیم) تازه سودجویی هم ضامن کار خوبی است ولی هر چیزی آدابی دارد و هر مکانی ادب خاص خویش را... رفتی فرح آباد دیکه! ها! ها! پرح آباد! نه! ها! ها! فرح آباد! البته میدانید چون شاعرم و شاعر نویسی یعنی شاعر شتر نویسی و ادبیات را فول م و کلاس دارم و حتی آنقدر دارم که کلاس میزارم، حتی زیادی دارم و های کلاس... توپ توپ، میدانم که "ف" در فارسی همان "پ" در پارسی است. فرقی نمیکند، سپید، مثل سفید است، اصلا عین همنده. عجیب حرفی است این پ! ها درسته؟! پس برو دنبال فلسفه، پلپه "پ"! پی در پی برو، حتی پیاده هم شده یا با پا چپرو، فرقی نمیکند. پانز باشد یا پاره. تازه "پاستان" هم میشه رفت! ادبیات را بالا نخره باید از جایی به سمت ارتقاء، تغییر داد دیکه فرقی نمیکند، کی به کی؛ کجایه ترا میکسیرند که تابستان را نوشتی پاستان!

تازه ترسید، توجیه هم دارید، میکسید که از فرط سیری و رفاه (رپاه) زبانم خوب نمی چرخد و ف را پ میکسیدم. شاید دوران طفولیت یا همان تولیت را یادمان باشد که "ر" "را" "ل" و "ف" را "پ" می تلفظید! خوب این آقایان هم بند کرده اند به حرفهای از آنجور حرفها و حرپها؛ به این تغییر و تحولات کاری ندارند. فارسی را یا همان پارسی را که پاس (فاس) بدارید کافی (کافی) است. اینقدر دگر اندیش و غیر خودی و دشمن هست که وقت نمی کنیم به اینها که ف را پ میکنند، بفردا زیم، حالا شاید "بفردا" زیم.

شما فعلا (فعلا) از این ف ف های من ناراحت شدید، پدری از این پ پ یاف در بیارم که تازه آخرش متوجه خواهید شد و می پیمید که جریان "پ" چیست؟ منظر باشد!

حتی اگر این ف ف باه فیس و افاده هم رسید، صبر کنید، تا من به چند خطی پدر آمریکا و اروپا و اسرائیل و... راد بیاورم تا بموقع باجرای ف ف را برایتان تپسیر کنم شرح نمایم. بعلاوه در خماری و خله و خیال بانید، تجربه بد نیست، عالمی دارد. خوب عالمی است تجربه! همچنان در حال آنیم. لبد میدانید که تجربه غالبانامی است که با بروی اشتباهاتمان می

گذاریم!! بله، همچنان در حال آنیم و در آنیم... در اشتباه غرقه ایم... آقا...!

برگردیم سر عشق و جدی بگیریم داستان عشق را! چنانکه مستضعفان جدیدش انکاشتنند. آخرش و عشقه! (راستی تا اینم از خیالم نخلید بگم که که دوباره از همین الان برگردم به عقب تمام "ف" ها و یعنی اکثرش را حذف میکنم. چون خیلی لوس شده است و بی مزه، ماکه قصد مطایبه نداشتیم. شوخی که نداریم. لطفاً همه ف های اضافی را خودتان حذف کنید. زحمت دادم، پوزش... البته میدانم کاری نباید کرد که منجر به عذر خواهی شود ولی مگه قرار است که هر چه را میدانیم عمل کنیم چون اولاً خیلی به آنچه که خود میدانیم باور نداریم، یعنی عمیق بود، کل توش ریختند، دیکه از هر چه دانسته ای خود میدانیم... حتی از داشته های خود داریم... البته نداریم... خودتان میدانید دیکه...! تازه عشق، اینه که دیکران هستند و خوب میسازند و حسابی فکر میکنند و کار و ما هم هی رابطه برقرار میکنیم، انواع و اقسام رابطه، بویره در مدیریت سازمانها و دستگاهها، اداره و نهاد و... رابطه خوبی داریم و دست اندر کار سرکار آوردن مدیرانی، بستیم که هزاران سر و گردن از زیر دستا نشان زیر سر ترند. صد البته همه ما دونهارا عقده ای کرده ایم. البته ما دونهای معرفت دار و فهمیده را، و مثل از همین فهم و معرفت است. کاش مدیران بیشتر می فهمیدند و این برتری در فهم و دانش و فکر و ایده برای ما دون ها اولین محصولش تکمین است به یقین و به جان، ولی در غیر اینصورت تکمین است به درد و سازش و منجر شدن به خودسانسوری و نهایتاً فنسوزگرمی، (رویم بدیوار البته)!

البته که نبودند بهتر از اینا که دردی نبود، حرف (که مدتهاست، سکوت پیشه کردیم) خون دل و مرض اعصاب و قرصهای مسکن اعصاب هم چه سیری زودرسی را تولید میکنند، این است کمال متخذهین دولت اسلامی زیر لوای مدیریت ایرانی!! بقال و پخال، خیاط، برنج فروش و بزاز باش! مهم نیست، بانمانده و فرماندار و فرمانبرو... رابطه بده و بستانی خوبی داشته باش، حالتهن پول در داد و ستد نباید حتما باشد که چیزهای دیکه ای رو هم میشه داد که دارید میدید! مکه واقعت شخ و دم دارد. خائنین به فرزندان آتیه مانباید مورد ملامت قرار گیرند. باش (باشید) تا صبح... بده! اندکی صبر! سحر نزدیک است. حتی که تقدیر خدای برای خلق الله این باشد که امام زمان (عج) در این عصر ظهور نفرمایند، قطع بدانید که خدای رحمت است زمان به ظهورش، در کله ذاتمان در تک تک سلولهایمان گواه گرفته است. به آینده امیدواریم به لطف خدای امید بخش کریم و صد البته جبار و متعم!

برگردیم، "عودت" رجعت کنیم، انسان موجودی مرجوع، رجعت کننده نیز خواهد بود. ادامه دهیم که: هر موجودی چون از نظر جنسیت به تنهایی دارای نقض میباشد کمال خود و آنچه را که ندارد، در جنس مخالف می بیند، و لذا شیفته او میشود. و این احساس بطور کل باکشش جنسی متفاوت است.

یک بخشی هم میتوان باش را اینجا حداقل باز کرده و آن اینکه نگاه شرط است. همه تک جنسی اند (دو جنسیان مستثنی هستند) همه نقض دارند، یا حداقلش احساس نقض دارند. پس برای ارضاء حس کمال طلبی ناچار از پیوند با دیگری. حالانوع رابطه متفاوت است، حالا دیگری را با دو موضع میتواند بصورت انتخابی (از لحاظ باطن) نظر نماید. یا کشش به طرف مقابل برای رفع نقض که اصل این کشش درکش و قوس زمان و مکان و موقعیت با درجات متفاوتی از حب به عشق و شیدائی و... منجر میشود. یا چنانچه چنین کششی را بر اثر تاملات العالی شیطانی نخواهد یا تواند، پیش می آید که دچار حد و حسد و کینه خواهد شد و برای همین است که گناهان کبیره ای از این دست به وفور یافت میشود و در واقع رسالت، یا یکی از رسالتهای انبیاء عظام الهی بعد از دعوت به توحید و... به قسط و عدل بوده است چون تنها با جوهره عدل میتوان

شخصیت تعدیل شده ای را داشت و مزاحم دیگران نشد، یا دوستی- مورد تاکید است- یا تعدیل- یا ایثار یا عدل، در جنبه های فردی ایثار تقدم خواهد یافت، یعنی توان تقدم را دارد، در جنبه های اجتماعی عدل، معیار و مقوم است و ایثار علیرغم شایسته خویش موخر بر عدل میباشد!

کشمارا بایستی با توجه به انگیزه آنان مورد ارزیابی قرار داد، کشش های جنسی، غریزی اند و پست (البته وقتی میگوئیم پست منظور در مقایسه با کشش عشق و عرفان از لحاظ رتبه ماهومی است نه پستی از جهت اخلاقی که آن بحث جداگانه ای است، چون در کشش جنسی، انسان وجه متمیزه ای با حیوان ندارد، بلکه از غالب حیوانات حتی خروس و کس و خرس و شغال هم از جهت رتبه پایین تر است، بلکه کشش غیر جنسی از نوع ماورائی است که لاهوت، ملکوت و... (کشش از ضمیر عشقی، تمایلی است ماورائی و باصطلاح آسمانی. البته بودند انسانهای شریف و وارسته و با معرفتی که حتی کششهای تنائی، بویژه کشش و تمایل جنسی و میل به دوستی به جنس مخالف از این منظر که در نهایت میتواند به تمایل به ملکوت منجر شود غنیمت شمرده و می ستوده اند. اما راهی بس خطرناک هم هست که کار هر کسی نیست و از جهتی بقول شمس: "اگر دل پشت کردن نداری (ای صوفی) چرا عکس ماه را در آب پیاله مبینی؛ خوب سر را بالا کن و ماه را در آسمان و بی واسطه بین!".

در آثاری که از بزرگانی مثل سعدی و حافظ و... عطار و... بجای مانده، سببهای عشق زمینی و آسمانی را گاهی آمیخته بهم می بینیم. پذیرش و کنیزش دو دیدگاه مطروحه درباره عشق از سوی شتابگویی به تجربه یا تجربیات و حتی تعصبات شخصی و اجتماعی مان (تا حد و زیادی) وابسته می باشد.

البته در بررسی نظریه طبیعیت و علمای علوم طبیعی در این رابطه به موضوع تازه ای اشاره میکند که این دسته، هیچ یک از دو نظریه صدرالذکر را قبول ندارند. البته کامل نمیدانند، نه اینکه قبول ندارند بطور مطلق و بصورت سیاه و سفید! خیر؛

کاملاً آنها را صحیح و پروبی نقص نمی دانند. نقش عشق و این جاذبه را در بشر شرحی (ظاهر) توصیف کرده اند که نویسنده صراحتاً به توفیق خویش در تجربه مورد نظر از این منظر اشاره می نماید.

اینان میگویند عشق دارای عوامل روانی و عوامل و مبانی هورمونی است و یعنی بناهای فیزیولوژیکی نیز دارد. که با طبیعت مادی انسان سروکار دارد. حالاً شاید در تعریف عشق اینجا کنی هائی هم زده باشند، حال باید خواند و اما از پیش داوری پرهیز کرد. عشق دارای اهداف مهمی در سیر تکاملی انسانهاست. در این تئوری جریان تقدم و تاخر مرغ و تخم مرغ بیاد من میرسد که اگر چنین است کدام تقدم داشته؟ انگیزه جنسی (تولید مثل) یا عشق؟ از منظر بقای نسل؛ انگیزه جنسی تقدم داشته است و نیاز به عشق... بر بناهای چه دلیلی توجیه تکمیلی خواهد داشت؟! در اینجا میتوانی بایک پانچ رو تین و کپی شده در ذنت بگوئی و خیالت را راحت کنی که با عشق چیز دیگری است و... خوب اگر روحت باین قانع نشود، ترا بس است و ما را با تو ماجرائی نیست.

با اتکاء به نظریه و تئوری بقاء و استمرار اقوامی داروینی؛ میگویند: عشق اولاً موجب گزینش شریک جنسی برتر و در نهایت تولید فرزندان متکاملتر؛ در ثانی استمرار پیوند بر بنای قواعد هورمونی (بین ۷-۴ سال) در رشد و بقای کودک ضروری است. ولی محبت در ازدت و احساسات سنگین مدت دار چه بناها بناهای در بین عشاق دارد؟! درک این رابطه تنها در صورت ابتلاء فرد به عشق مبتلا میداند و بس (گویا تنها راه ممکن). عاشق در نگاه به ضمیر خویش میل و جاذبه شدیدی در پیوند با معشوق در خود احساس میکند که گاهی باعث ملال؟! و جنون! نیز بر اثر این فاصله و یا هجران خواهد شد! حتی بذل موقعیت؛ مال و آبرو تا حد اعلایش، بذل جان نیز گاهی آرزوی عاشق در پای معشوق میشود و از این کار لذت های معنوی و خطوط روحانی فراوانی را در خود احساس میکند.

واقعیت و حقیقت عشق در تداوم و ماندگاری آن نیز معین و ثابت است؛ فارغ از اینکه در چه جامعه ای، مستقیم؛ شعله عشق، پمخان فروزان است.

در دوره فئودالیت اروپا هم وضعیت بود که از جهت تاریخی عده ای سطحی نگر اظهار داشتند که عشق تب دوره ای عده ای یا قشری از افراد اجتماع میباشد. فی المثل: **عشق یک تب عمومی محصول انقلاب صنعتی و چیزی بجای مانده از سنتهای جامعه طبقاتی است؛ یعنی رعیت بازن میگردند و شوهر میگردند اما اربابان و مرفهین، عاشق یا معشوقه می شدند!!**

در سال ۱۹۹۲ میلادی طی یک تحقیق مشترک بوسیده ویلیام جانکر و یک از دانشگاه نوادا-لاس وگاس و ادوارد فچر از دانشگاه تولین در نورئان، انجام شده؛ شواهدی متقن از شیوع عشق به اشکال مختلف در حداقل ۱۴۷ مورد از ۱۶۶ فرسنگ بررسی شده؛ بدست آمده است! این کشف بخوبی دیدگاه "عشق اختراع ذهن غربی است نه یک **حقیقت یولوژیک**" را زیر سوال میبرد. از قبایل وحشی افریقا تا سرخپوستان آمریکای لاتین تا قبایل بیابانگرد چین و مغولستان و... همگی سنتهای را برای عشق و ابراز علاقه دارند. اما دیک چیز تردید نیست و آن اینکه عشق احساسی ساده و ابتدائی نظیر ترس و خشم نمیشد. آتش عشق در شرایط میا بودن رفاهیات مادی بدی و نسی اولیه زندگی حتی گاهی فروزاتر است...!

این آقا-جالب است- حتی عشق از دیدگاه شیمیائی را هم مورد بررسی قرار داده اند. با هم ملاحظه خواهیم کرد که چه گفته است؟! مدعی اند این بررسی تازه در ادبیات فارسی جالب باشد و بلاگر ما هم جویند و جوانی است و موضوعی کنده بنام عشق. تاکید بر کنترل بیشتر احساسات و روابط را نیز بدو دارد.

تأثیر عشق در یولوژی و سیر تکامل آدمی...

مایکل میلر (استاد روانکاوی دانشگاه مری مونت لس آنجلس): "عشق صدای گفتگوی درکوشی اجدادمان با

ماست"

حتی تاریخ و قدمت عشق را هم معین کرده اند بدین شرح که: "نخستین نشانه های عشق ورزی را احتمالاً حدود ۴ میلیون سال پیش در فلاتهای آفریقا در میان نخستین نمونه های گونه بشر میدانند". پس رابطه بابا آدم و مامان حوا چه شد؟!... پس از خروج از جنج و راه رفتن روی دو پا آدمها توانستند منظره کاملی از بدن هم دیگر را ببینند (عشق جسمانی!) (ویژگیهای انحصاری هر فرد بشر و وضعیت را بوجود آورد که عشق قبلی که صرفاً تولید نسل خلاصه میشد و یک رابطه ساده آرام آرام به یک رابطه رمانتیک تبدیل گردید. نقش مهم نگاهها و جزایمت های ظاهری تاثیر سرنوشتی در اینگونه عشقها داشت. میگویند سکس و عشق دو موضوع جدایند ولی رابطه ظریف و عمیقی باهم دارند؛ محبت عاشقانه که باعث استمرار روابط در طولانی مدت میشود نقش مهمی در پرورش فرزندان می یابد. یک نفر در آن دوران نمی توانست هم بچه داری کند و هم بدنبال تهیه غذا برود، لذا مجبور شدند نوعی تقسیم کار - که زن بچه داری و مرد تامین غذا و شاید هم در بعضی قبایل بالعکس یاد بعضی از زمانها - بوجود آمد و همین تقسیم کار موجب انجام و تداوم رابطه گردید. میگویند: فرهنگ غربی (شاید یهوده) تلاش دارد بگوید که عشق واقعی ابدی است!! ولی ظاهر اد طبیعت؛ آتش عشق پس از مدت حدود ۴ سالی!! فروکش میکند!

هلن فیشر (Helen Fisher) مردم شناس و نویسنده آناتومی عشق میگوید:

"زوجهای ما قبل تاریخ، فقط تا هنگامی که یک بچه متولد شده و دوران طفولیت را طی کند باهم می ماندند و بعد از هم جدا شده و هر کدام شریک جدیدی می یافتند...".

آنچه فیشر (Fisher) استیاق ۴ ساله می نامد؛ در آمارهای طلاق امروزه بخوبی مشهود است!! فیشر در اکثر ۲۶ فرسنگی که بررسی کرده؛ بیشترین آمار طلاق را در سال چهارم ازدواج دیده است! رتبه دوم طلاق - بعد از ۷ سال از ازدواج - میباشد. بدلیل اینکه فرزند دوم، سه سال پس از بچه اول متولد میشود (غالباً) لذا وابستگی عاطفی والدین برای ۴ سال دیگر تجدید میشود...

مقاله نویسنده مورد نظر ما میگوید: محبت عاشقان، حسب اقتضای طبیعت نه تنها دائمی نیست بلکه ضروری هم نیست. تنها پنج درصد (۵%) کزنه های پستانداران زوجهای وفاداری را تشکیل میدهند!!!

بظن من انسانهایی که از ناحیه همسر خوش نوعی خیانت دیده اند؛ خیانتهای ناموسی و سکس؛ علاقه مندی زیادی را در نهایت به این عدم ضرورت پیدا میکنند؛ البته بطور طبیعی پس از برخورد... و در نهایت ناتوانی وقتی میخواهند با این خیانت کنار بیایند، می آیند اصل و صورت مساله را ساده کرده و خیال خودشان را راحت میکنند که... آری ضرورتی به وفاداری در ازدواج نیست!! حال من میگویم همه؛ ولی غالب نظریه پردازان این چنینی قطعاً با این مواجه بوده اند. قطعاً دلایل همان علوم روانشناسی، روانشناختی و روانکاوانه ای که خودشان چهارچوبهایشان را برای ما بیان میکنند؛ فعلاً جای بحث آن در این مقال نیست!

باز فیشتر میگوید که: "در بین انسانهای نخستین تک همسری، ولی داشتن روابط پنهانی با غیر همسر هم متداول بوده است. هوسهای نامحکمانی که متسی به رابطه جنسی میشوند، موجب افزایش احتمال تشکیل ترکیبات جدیدی از ژنها و انتقال آنها به نسلهای بعدی میشوند و لذا هوسرانی مردانه، ریشه یولوژیک دارد!...". خلاصه نتیجه میگیرد که **تعدد دوست پسر در دختران امروزی چیز جدیدی نیست و ریشه یولوژیک در بابت بشردار دارد!؟!؛** حال بگذریم تا بعد... از لحاظ یولوژیک؛ در سخطات آغازین عشق (!؟!؛) بدن نامحکمان با سیلابی از هورمونها و مواد شیمیائی مواجه میشود. تلاقی نگاهها، تماس ملایم دستها یا استنمام بوی عطری دلربا موجب آغاز جریانی شدید از مواد شیمیائی پیام رسان در مغز و غدد داخلی میشود که از طریق اعصاب و جریان خون، بسرعت در تمام بدن منتشر میشوند. آثار این فرایند: "سرخ شدن پوست بخصوص در گونه ها، عرق کردن کف دستها تنفس سنگین و تپش تند قلب."

اگر احساس عاشق شدن، شبیه اضطراب بظن میرسد؛ بخاطر این است که این دو حس از نظر انتقال پیامهای شیمیائی، کاملاً مثل هم هستند. البته شادمانی و سرمستی ذللی که در سخطات دل باختم در انسان ایجاد میشود با هیچ حس دیگر

قابل مقایسه نیست. بیولوژیست ها این احساسات شوراکنفیراناشی از ترشح مواد شیمیایی هم خانواده - امفتائینها - میدانند. از جمله این موادمند: دوپامین- نوراپی- فیل اتیل آمین یا PEA.

آنتونی والش نویسنده آگاهی از اسرار عشق میگوید: "...عشق یک نقطه اوج در بعضی فعالیت‌های شیمیایی بدن است". او میگوید: PEA (فیل اتیل آمین) باعث میشود که فرد عاشق آن بنجد احتمالاً راحتیل غریبه هادهد!

کریس وبرک، راجع به این بنجد احتمالاً ای که فرد عاشق بطور ناخود آگاه نثار هر کسی میکند در ترانه "آغوش عشق" میگوید: **Smile. Like a Fool at Every One I Meet ...** خلاصه؛

وقتی فرد در لبائی را ملاقات میکنیم، زنگ کارخانه فیل اپی نفرین در مغز بصدا در می آید. اینجا است که شاید فروغ فرزند میگوید: آری آغاز دوست داشتن است که چه پایان راه ناپید است
 من به پایان دگر نیاندیشم که همین دوست داشتن، زیباست.

ولی متاسفانه این مقادیر بالای ترشح PEA که موجب سرمستی و نشاط عاشق میشوند همیشگی نیستند و این نصیحت مادر بزرگهای ما که "عشق آتشین زودگذر است" دارای بنای علمی میباشد. در روزهای آغازین، بدن این ماده PEA را زیاد تولید میکند اما حد تحمل معینی برای PEA وجود دارد. بعد از دو یا سه سال؛ بدن آدمی دیگر قادر نخواهد بود مقدار PEA مورد نیاز را برای شعله ور نگه داشتن آتش عشق تولید کند. (تکنولوژی جدید با قرص و... مثل راحل میکند، قطعا اگر مثل همین باشد... غصه نخورید قرص عشقی پایدار نخورید...) و اینجا نقطه پایان اشتیاق آتشین است!

شما توجه کنید به لذت دوران نامزدی که بلا استثناء یکی از آن به نیکی و خوشی یاد میکنند و یا حداقل سالیان اولیه زندگی مشترک. این تنها شناخت نیست که دو طرف را از هم دیگر جدا تر میکند، بلکه همین پایان شعله عشق آتشین است که اتفاقاً این بنای علمی PEA صحیح بظر میرسد. پس جوانان باید متوجه باشند. حال اگر پدر و مادر با سواد و تحصیل

کرده ای با علم باین موضوع برخلاف میل فرزند زوجی مناسب را برایش انتخاب کند، چون این فرزند بلحاظ عدم تجربه- تکرار اشتباهات دیگران- نمیتواند باور کند که با دیگران یا دیگری هم که او میخواسته نهایتاً چنین باجرائی بود. لذا عقده ای میشود سعی در انتقام از گذشته میکسیرد و ای بسا منحرف هم میشود.

بلوغ جنسی بیچ تطابقی با بلوغ عقلی ندارد! این چه رازی است؛ خدا میداند! اگر بشر ظاهر به این میوه های آگاهی دسترسی داشت، زندگی در همان ابتدای امر تلخ میشد و ظاهر انظریه غفلت غزالی در جوهرات مختلف خودش در زندگی؛ صحیح و صحیحتر می نماید!

دکتر مایکل لیپووتنیر از مرکز روان درمانی ایالت نیویورک به این افراد "**معتادان به دل سپردن**" می نامد و میگوید: این اشخاص دیوانه وار شیفته عاشق شدن، مستند و بهمان راحتی که عاشق میشوند از طرف دل می کنند و دوباره رابطه جدیدی را شروع میکنند.

سعدی را بسین بچاره: هر کله نوکه در جهان آید مابه عشق هزار دستانیم! شاید سعدی از این افراد بوده ولی من شخصا دوست ندارم با بچیک از این افراد دوستی و یا رابطه ای داشته باشم.

حال؛ چرا تعداد یاد صد قابل ملاحظه ای از روابط عشقی خیلی طولانی مدت ترا دامه می یابند و دلیل امر چیست؟! خوب آیادسته دیگری از مواد شیمیائی، دلیل این امر است؟! حضور مداوم یار و معشوق در کنار عاشق، موجب افزایش تولید اندورفین ها میشود که برخلاف امفتامین های شوراکنیر، موادی آرامش بخش هستند! اندورفین ها، مسکن های طبیعی ای هستند که فرد عاشق را بریز از احساس امنیت و آرامش میکنند و به گفته هلن فیشر؛ بهمین خاطر است که وقتی معشوق ما ترک میکند، یا از دنیا برود شدت احساس فلاکت میکنیم زیرا در واقع سهمیه روزانه مواد مخدر خود را از دست میدسیم. منظور او از مواد مخدر، همین اندورفین های آرامش بخش است.

او خود من مرد؛ ناگه هر چه بود در نگاهم حالتی دیگر گرفت

گویشب باد و دست سرد خویش روح میتاب مراد بر گرفت
مارک کولستون روانشناس دانشگاه ایالتی کالفرنیا در JSA در مورد شرح اندروینها... میگوید: "عشق خام، یعنی،
وقتی شما احساسی که طرف مقابل در شما ایجاد میکند را دوست دارید، نه خود او را، ولی؛ عشق نخته و متکامل؛ یعنی خود
فرد را آنگونه که هست دوست دارید."

در این شعر فروغ فرخزاد، آنچه کولستون عشق خام نامیده است، بخوبی تصویر شده است:

اگر بسویت اینچنین دویده ام و به عشق عاشقم نه بروصال تو

به ظلمت شبان بی فروغ من خیال عشق، خوشتر از خیال تو!

هورمون دیگری که اخیراً در عشق بررسی شده؛ هورمون اکسی توسین است. این ماده بوسیله مغز تولید میشود و
حساسیت اعصاب را بالا برده و انقباض عضلات را تحریک مینماید. این ماده در زنان موجب کجک به انقباضات
رحمی در هنگام زایمان و به منظور تولید شیر میشود و مادران را تحریک به شیر دادن به اطفال میکند. دانشمندان گمان میکنند که
اکسی توسین موجب گرایش به روش مشابهی برای به آغوش کشیدن همسر در زنان و مردان بالغ میشود. این ماده
چند منظوره ممکن است در تقویت لحظات اوج لذت از سکس هم دخیل باشد. در مردان در لحظه ارگاسم مقدار
Oxytocin خون چهار تا پنج برابر غلظت عادی آن اندازه گیری شده است و در مورد زنان بیش از این.
سوال دیگر؛ ترکیبات شیمیایی تولید شده در مغز و Hormones تا حدودی توجیه کننده هیجانات گوناگون راه
Love هستند ولی چرا Lovers اغلب شیفته یک فرد خاص میشوند؟!

باز هم باید گفت که این هم دارای دلایل بیولوژیک و در واقع یک ضرورت سیر تکامل است.

شعراء اغلب میگویند (!؟) دلیلی (منظور دلیلی خاص) برای دوست داشتن و عاشق شدن وجود ندارد! ولی نظر
بیولوژیستها و روانشناسان چیز دیگر است. با اعتقاد آنان عوامل خاصی وجود دارند که موجب شیفتگی؛ دلدادگی فرد یک

زن یا مرد خاص میشود. تفاوت مهم عشق با کشش جنسی در منحصر بفرد بودن معشوق است. در حالیکه در سکس اینگونه نیست؛ زیرا، مستند که بصورت Groups به سکس می پردازند!

بررسی های آنتروپولوژیک **Antropologic** و بیولوژیک **Biologic** و سایکولوژیک **Cicologic** شامل مجموعه های قبلی (چندین صفحه مقال بالا) در مورد عشق بوده است. سوال اساسی قبلی که با تمام و آغاز آن رسیده بودیم این بود که؛ چه عواملی موجب میشود که ما عاشق و دل بسته فردی خاص می شویم؟! لازمه تحقق عشق واقعی؛ منحصر بفرد بودن معشوق است. عشق کلاسیک **Clasic** از اینرو قبل از ازدواج بوقوع می پیوندد...! در جوامع مردسالار تا حدودی مثل جامعه خودمان؛ دختران انتخاب میشوند. حق انتخاب کمتری به نسبت پسران دارند؛ چیزی که پیش می آید بعد از نکاح، حد اکثر وابستگی مادی و عاطفی است. و با تعریف ما از عشق سازگار نیست.

اینکه مقاله نویسنده مدعی شده است که مخالفت در امر آزادی انتخاب دختر مخصوص... بی کوفت فکر میباشد؛ را شدت نفی میکنم. من البته از این سلک نیستم و قصد دفاع از آنان را هم ندارم اما بدلیل حمایت از حق و حقیقت میگویم که تاکنون عکس آنرا (از باصطلاحی شما؛ ملاها) شنیده و خوانده ام و حتی شاهد بوده ام. بجزرات بگویم که حتی هنوز هیچ بچه ملایی را هم حتی ندیده ام که چنین اعتقادی را که شما آنان منتسب میکنید، داشته باشد؛ بلکه برعکس از غیر ملاها، چرا! خیلی شاهد بوده ام. حالا شاید در عمل، اینگونه در بعضی جاها عمل شده باشد ولی در اعتقاد و ظاهر امر تاکنون خلاف اینرا در این جامعه- ایران- دیده ام و شاهد بوده ام. انصاف شرط اصلی و مهم یک تحقیق سالم است.

در تدوین یک نوشتار تحقیقی نباید به چرندکویی متوسل شد. البته شاید عملکرد آن عده باصطلاح مدافعان احمق مدعی دین و دینداری در باستانه انداختن و به چرندکویی واداشتن اینان موثر بوده باشد. در همین نکته که این باصطلاح محقق با استفاده

از عملکرد بزعم خویش چند نفر از مدعیان تبلیغ دین؛ کار راحتی تا سرحد توپین و بدبینی به مقدسات ما هم کشانده است؛ خود دلیلی است که نوشتار ایشان اصلاً جنبه تحقیقی نداشته است. چون تحقیق در واقع یعنی به حقیقت رسیدن؛ نه آنکه ما تحت عنوان تحقیق علمی بخودمان اجازه دهیم هر بهتانی را آنهم در قالب ادبیات بسیار مسخره و سخیف؛ به اعتقادات و باورهای یک جامعه بزنیم. دینی که باعث آزادی و حریت بشریت و بویره زنان و دختران از قید هرگونه اسارت بوده و می باشد را به انتقاد احمقانه ای بگیرد. و خدا لعنت کند آنانیکه از دین بد دفاع کرده و میکنند و هر عمل احمقانه ای از خود را بدین نسبت میدهند و از طرف دیگر به این کوتوله های مقاله نویس هم میگویم؛ علیرغم اینکه در رونویسی تحقیق عده ای از یولوژیست های غربی زحمت کشیده اما تنها جاهائی را که تلاش کرده خود بنویسد؛ چنیزی جز همین چرندیات؛ و توپین و استهزاء نبوده است که گفته ملاها با استناد به چند... و روایت ۱۴۰۰ سال پیش میخوانند مسائل را حل کنند؛ و این تمام هنر نویسندگی ایشان بود که بر من البته پوشیده نماند. این کوتوله ها حتی در خواندن (از روی) تاریخ اسلام؛ چشمها را می بندند؛ حال تحقیق علمی پیشکش آنها و سیره و سنت رسول گرامی ص و ائمه ع را که دست برعکس مدعیات ایشان است؛ نمی بینند و نمی خوانند.

غالباً پسر ها و مرد ها پایش میگذارند برای اظهار تایل؛ معمولاً کم پیش می آید که زنی علیرغم تایل و حتی علاقه شدید، در این امورات بطور رسمی و آدابی پش قدم شود؛ مگر در شرایط استثناء. در این جوامع بعضاً فلک زده عقب افتاده، دختران مظلوم آدابی جز گسردن دام بجنند؛ نگاه؛ جلوه گری و... نمیدانند و ندارد. دختر در اوج علاقه و نیازی که به روابط عاشقانه با فرد محبوب خود دارد در ظاهر خود را بی نیازی و بی علاقه نشان میدهد و این همان "ناز کردن" نامیده میشود که در ادبیات نظمی ماستون و محور اشعار تغزلی است. از جهت بررسی روانشناسانه پهلای کلی ظاهری طایفه نوان راجدی نباید گرفت. ناز کردن موجب احساس در آنان میگردد که برایشان ارزش و برتری نسبت به مرد را می رساند و وظیفه ناز خیزی از آن مردان در این تقسیم کار رسیده است.

شاید اینرا شنیده‌ای که زنان در دل آری و نه به لب دارند
ضعف خود را عیان نمایشند رازدار و خموش و مکارند. (فروغ فرخزاد)
تفاوتی بین اصل عاشق شدن بین زن و مرد نیست و تنها تفاوت بین عوامل جذایت و فاکتورهای مورد نظر هر
یک است.

این مقاله (رو) نویس کر میگوید: ... مفهومی که من در این نوشته از عشق در نظر دارم، بطور کلی از دو مقوله
جذایتهای زودگذر و هوسهای آنی و رفتار ژیکولویی و نیز ازدواج برنامه ریزی شده... جداست! ... بسیاری از
جوانانی که غریزه خود را با چنین تنوع طلبی عادت داده اند؛ پس از ازدواج با همسر خود ارضاء نمیشوند و بناچار روبرو به طلاق
می آورند...

نقشه عشق

آنتونی والش میگوید: " طبیعت ما را با سیمهائی نامرئی به یک فرد خاص متصل کرده است. هر انسان در مغز خود
راهسهای منحصر بفردی برای یافتن شریک زندگی دارد که والش آنرا "نقشه عشق" میخواند. از اینرو امکان اینکه یک
مرد یا زن؛ همزمان شیفته دو نفر شود؛ بجلی متفی است. اما کمی رمانتیک بنظر میرسد چون داریم مواردی که فردی بین
دو نفر تردید دارد که کدامیک را انتخاب کند.

در جمع بندی نظرات آقایان میتوان گفت که؛ در بررسی عوامل جذایت و رازهای شیفتگی؛ سه دسته عوامل دخیل
هستند:

- ۱- عوامل غریزی
- ۲- تاثیر خاطرات
- ۳- شیفتگی شخصیت.

عوامل غریزی

این عوامل وابسته به جنسیت است. رفتارهای زن و مرد در این خصوص متفاوت از هم است. این نیز بدلیل اهداف تکاملی است که غریزه در وجود انسان دنبال میکند. این عوامل بیشتر جنبه دوفنی؛ ناخودآگاه احساسی و خارج از کنترل دارند و اگر مهار نشوند به عشق‌های کور و بدون شناخت چون "عشق در اولین نگاه" منجر میشوند. بد نیست هم به این عوامل برای دو جنس زن و مرد نگاهی بیاندازیم:

عوامل غریزی عاشق شدن در مرد؛

دوران باروری زنان محدود است و مردان در جستجوی پیدا کردن بیشترین میزان باروری در زنان هستند و همین دلیل در مردان، زنان و دختران ۱۷ تا ۲۸ سال جذابتر و دلپذیرتر بنظر میرسند. زیرا بیشترین باروری زنان در همین فاصله سنی است. درک این احساس یک ویژگی کاملاً مردانه است و زنان بیوده تلاش برای درک آن نکنند... مردان سیرعتر از زنان عاشق میشوند. یکی از عوامل آن تقارن اجزای صورت است. مجال است مردی به چهره ای - هرچقدر هم زیبا - که از تقارن برخوردار نباشد؛ جذب شود. این تقارن بمرور زمان بهم میخورد. البته این فاکتورها برای معدل اجتماع بیان میشود؛ حالات استثناء هم کم نیستند.

مشخصه ظاهری دیگر؛ نسبت قطر کمر به باسن در زن میباشد که ۰.۷۷ باشد. یعنی قطر کمر تقسیم بر قطر باسن؛ ضریب در صد مساوی با ۰.۷۷ باشد. تحقیقات مویده آن است که زنانی که این نسبت در آنان حدود ۰.۷۷ باشد؛ بیشترین جذابیت را دارند. میزان کمتر از آن نشانه‌نده نابالغی و عدم آمادگی برای تولید مثل؛ و نیز با افزایش سن و انباشت چربی در باسن، این نسبت به بیشتر از ۰.۷۷ می‌شود که این خود به ضمیر ناخودآگاه مرد پیام میدهد که این زن احتمالاً بارور نیست. اغلب مرد؛ آگاهانه نمیدانند چرا به چنین زنانی جذب میشوند. مگر اینکه مطالعه کرده باشند؛ همه چیز اتوماتیک بوسیله نفرو

هور مونها انجام میشود؛ توجه شود! چاقی یا لاغرزی زن برای مرد خیلی مهم نیست بلکه نسبت قطر دو بخشی که یادآور شدیم مهم است، نه میزان قطر هر یک! و این نسبت در یک دختر جوان چاق میتواند بایک دختر جوان لاغر برابر باشد. عامل دیگر؛ ظاهری اما مهم؛ تاثیرش در آقایان از جهت باصطلاح عشق آفرینی مهم است و علمی هم ثابت شده است؛ **سرخ کوزه** میباشد و بخصوص لب که نشانه جریان خون بیشتر در گهای دختر و شادابی و جوانی بیشتر است. و دقیقاً بهمین دلیل است که رژ لب و کوزه؛ از دیرباز رنگ قرمز تیره و براق بهترین رنگ شناخته شده است... یک خانم باشعور از رنگهای عجیب و غریب مانند بنفش و سیاه و طلایی... که پورنتارها را بخاطر می آورد پرسیزی نماید!

در مورد پوست بدن. برای جذابیت زنانه لازم است که پوست بدن از هر نوع موی زائد خالی باشد. اگر موهای بدن زن ریز و لطیف و ظریف است و به چشم نمی آید؛ زحمتی نکشید در غیر این صورت باید از آن به این دلیل (اگر برایتان مهم است) خلاص شوید! مردان به پوست سفید علاقمندند. اما این گفته چندان دقیق نیست. زیرا در اروپا و آمریکا زنان بلوند که بیش از حد پوستشان سفید است؛ وقت و هزینه زیادی صرف میکنند تا زیر آفتاب پوست خود را برنزه و کندگون نمایند و برای اینکار گاهی به نقاط دور دست هم سفر میکنند. آنچه در مورد پوست تعیین کننده است قابلیت انعکاس نور و یکنواختی رنگ آن است. جوش؛ خال و لکه های زائد پوست بدترین چیز برای جذابیت یک زن هستند. تغذیه سالم و ویتامین دار؛ استفاده از میوه جات، خواب کافی و... پرهیز از مصرف لوشنها و اوپلنتهای شیمیایی و بویره ورزشهای هوازی که در هوای آزاد انجام شود برای سلامت و شادابی پوست مفیدند. پس براق بودن و یکنواخت بودن پوست مهمتر از سفیدی و یاسایی آن است.

بزرگترین دشمن زیبایی یک زن؛ سیگار و الکل هست. الکل در درازمدت پوست را چروکیده و تکیده میکند.

عوامل غریزی عاشق شدن در زنان

این عوامل در زنان برای مردان بطور کلی متفاوت است. سیستم عاشقی زنان مانند سیستم جنسی آنان براتب پیچیده تر از مردهاست. دختر با بندرت با یک نگاه عاشق می‌شود. چون نیازهای آنان براتب پیچیده تر و گسترده تر است، نیاز به زمان بیشتری دارند. این تصور که زنان بطاهر توجه نمیکنند؛ از نظر روانشناسی اشتباه است. مگر اینکه بعد مادی آن در شرایط خاصی برای یک زن (یا بعد اجتماعی آن برای یک زن) الویت یابد.

نیازهای جنس زن در چرخه تکامل عبارتند از: تاسین امنیت؛ غذا؛ امکانات زندگی برای بچه‌هایی که متولد خواهند شد. جدای از غریزه باروری؛ توان جسمی مرد در بر آورده کردن نیازهای تنانی زن؛ مورد توجه زنان است. زنان غالباً از مردان یقور و چاق و شکم‌کنده تقریباً نفرت دارند؛ زیرا توانایی‌های مورد نیاز و انتظار آنان را محدود میدانند. مرد چنانچه درشت اندام و باصطلاح یقور باشد؛ برای زن بجای احساس امنیت برعکس احساس ترس هم ایجاد میکند. زن بطور غریزی از اینکه در برابر مرد خود ذلیل و کوچک باشد چندان رضایت ندارد مگر آنکه زن تا حد و زیادی مریض باشد و تعادل نداشته باشد و باصطلاح خواهان مردی کردن کلفت و قوی جثه باشد که احتمالاً زنان با خصوصیات مازو خصیمی در بین اینگونه از زنان زیادند. زیرا غریزه ترس در زنان قویتر از مردان است. اگر در ظاهر مردی صورت یوغور؛ سبیل کلفت؛ ریش بلند؛ عضلات آرنولدی و... باشد بیشتر موجب فراریان نفرت زنان میشود تا شیفتمگی آنان. میگویند زنان به تقارن صورت مرد اهمیت نمی‌دهند؟! و چندان غرق جزئیات چهره مرد نمیشوند. بیش از چهره به تناسب اندام خود اهمیت دهید. این تصور البته اشتباهی است که دختران زیبایی چهره پسران توجهی ندارند. زیرا غریزه اصیل و ناب زیبایی شناسی اصولاً در زنان قویتر از مردان است. لذا موی آراسته، اصلاح سرو صورت، جدا کردن ابروهای پیوسته را توصیه میکنند.

مردان بی توجه به این مبانی خود موجب انحراف زنانشان میگردند اما پنفیوزانه به این مطالب حتی شاید بعضیهانشان بخندند. در صورتی که اگر جسمانه؛ روحا و روانا زنها در مکانها و نزد افراد دیگری سیر خواهند کرد که...!

تنها آن بخشی که از چند سیولوژیست یا روانشناس مطالبی را که نقل کرده است؛ مطالبی بوده از بهت علمی در خور توجه؛ ولی درباره عشق اصلا چیزی نداشت؛ بیچ چیز عشق از دیدگاه ما با این نظرگاهها، تفاوت از زمین تا آسمان است. من ادعای برتری اعتقادتم را بصورت خشک و بیروح نذارم ولی اصل و پایه و پایه اعتقاد؛ در عشق، تقدس، خودباختگی، ایثار، تعالی، بی غرضی، فاصله از تمنیات حیوانی و لولو مقبول و... که جای بخش اینجافلان نیست. در این مقال البته، در جای آن نظرات یک آقای مقاله نویس را مطرح کردم؛ خودم هم نیز گرایشها و نظراتم را هم توضیح دادم که البته باز شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذارتا وقتی دگر. ۱.



۱۳۸۳/۱/۲۳

ساری ساعت ۵ عصر

بقلم محمود زارع و تنظیم از: فاطمه زارع

<http://bahoo.blogfa.com>

mahmood.zare@gmail.com



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

 @karnil